

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه  
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/07/29



موضوع: تحقیق تکمیلی اشتراط ورود در آب قلیل

در بحث مان به اینجا رسیدیم که از سوی فقیه همدانی اعلام شده بود که نحوه تطهیر متنجس به آب قلیل در شکل ورود آب است و این یک ارتکاز است که با تعبیر مغروسیت در اذهان آمده است [1]. در مقابل سید الحکیم قدس الله نفسه الزکیه فرمودند: ارتکاز بر این است که تغسیل به آب قلیل فرق بین وارد و ورود وجود ندارد. ارتکاز این است که فقط زدوده بشود، وارد بشود آب یا ورود باشد. تنظیف ارتکاز است. و عدم اعتناء به خصوصیت وارد و ورود ارتکاز است [2]. بعد از آنکه دیدیم دو ارتکاز متقابل صورت گرفت، این یکی از موارد بسیار مهم بحثی است. برای توضیح توجه کنید، تحقیق اصولی و فقهی این است که عرف و ظهور و انصراف و تبادر که از اعتبار برخوردار هستند، از سنخ ادله لبیه هستند و ادله لبیه طبیعتش آن است که فقط در صورت عدم وجود مانع می توانند جاری بشوند و با وجود مانع، قدرت مانع شکنی ندارد، مثل اطلاق و عموم که مانع شکنند و شک را برمی دارند. در قلمرو ظهور و عرف و تبادر و ارتکاز، شک به وجود بیاید، این ادله از کار می افتد. چون همه لبی است. آنکه می تواند بردارد شک را و مانع را رفع کند، دلیل لفظی است که از قوت و استحکام برخوردار است.

اگر دو ظهور متقابل باشد، ادعائی است گفته بودیم که اگر یک ظهور با ظهور دیگری تعارض کند، دو تا ظهور اگر ادعاء بشود، هر دو از کار می افتد. ظهوری که ظهور متقابل داشت، ذاتا کارایی ندارد و در حقیقت ظهور نیست. بنابراین در ارتکاز و ظهور گفته می شود که اگر دو تا ظهور در عرض به عنوان متعارض دیده شد، در حقیقت تحقق ظهور نیست، بلکه ادعای ظهور نه ظهور متحقق.

نتیجه دو ارتکاز متقابل عدم تاثیر هر کدام است

پس اگر ظهور متقابل که دیده می شود و ارتکاز متقابل، حقیقتاً ادعای ظهور است. حالا اگر ظهور متقابل یا ارتکاز متقابل ادعاء شد که حجیت و اعتبار نیست، ما در این شرائط چه کنیم؟ آن نکته ای که گفتیم که اعتبار ظهور و عرف بستگی دارد به عدم تعارض آن با ظهور و عرف دیگر و عدم مخالفت از سوی دلیل دیگر. دو تا ظهور ادعاء شده است و دو تا ارتکاز اینجا ادعاء شده است، براساس تحقیق باید بنگریم که راه به دست آوردن ظهور و ارتکاز چیست؟ واقعیت این است که ظهور و ارتکاز در حقیقت یک عمل و یک ذهنیت ثابت و مستقر بین عامه مردم است. و کشف این واقعیت راه دارد. متأسفانه گاهی بعضی از متفکین نه فقهاء با ذوق و سلیقه و برداشت ذهن خودش ظهور اعلام می کند. آنجا ممکن است سلیقه به کار رفته، حداقل برداشت شخصی است، ذهنیت است و آن را هم باید ذوق سلیم باشد. ما در شمس الفقاهه می گوئیم که فقیه مضافاً بر قدرت استنباط و علمیت در همه احکام فقه و عدالت، ذوق داشته باشد، به عبارت دیگر ذوق را مستقیم السلیقه می گوئیم. و اگر مستقیم السلیقه نباشد و ذوق نداشته باشد، در مسائل اجتماعی احکامی صادر بکند و برنامه هایی اعلام بشود که جامعه گرفتار بشود، چون سلیقه اش کج است، ذوقش ذوق درستی نیست. در تاریخ بوده است فقهای که مثلاً می گفتند وجوهات را بگیرد و یک جایی نگه بدارید، الان نیست و فقهای که هستند همه سلیقه شان درستند. اگر کسی بخواهد ظهور را بفهمد یا خواست ارتکاز را بفهمد، نیاز به تحقیق میدانی دارد، مثل بحث های حقوقی که نیاز به تحقیق میدانی دارد. یک نفر یا گروهی با هم یا گروه جدا جدا باید تحقیق میدانی انجام بدهد. برود بگردد تا ظهور لفظ را تشخیص بدهد و عرف را تشخیص بدهد و ارتکاز را تشخیص بدهد. اما من خانه نشسته ام، از اینجا اعلام می کنم که ظهور این است، و عرف این است، ممکن است بعضی هایش از طریق اطلاعات عمومی درست بگوئیم، اما راه صحیح طی نکرده ام. در آنجایی که ارتکاز و ظهور یک مقدار ابهام دارد، از دور نمی شود کشف کرد باید از طریق تحقیقی وارد و میدانی باید تحقیق کرد. در این دو موردی که الان ارتکاز اعلام شده است، ارتکاز را می شود با تحقیق میدانی به دست آورد همانطور که ظهور را می شود. این دو تا ارتکاز که الان مقابل هم قرار می گیرد، نتیجه اعلام می شود که در دید ابتدایی هیچ یک از این ارتکاز ها کامل و تاثیرگذار نیست.

سوال: استقراء تام ممکن نیست، و ممکن است جایی ارتکاز باشد و جایی نباشد.  
 جواب: استقراء را که مشهور می گوید عبارت است از ناقص و کامل، این تعریف کامل نیست، بلکه استقراء متوسط هم داریم و در کنار آن یک کمک بسیار مهم به نام مبدأ انسجام داریم و در تحقیقات و استقراءات اگر به اطمینان برسیم به کمک مبدأ انسجام اطمینان علم تعبدی بود. تحقیق میدانی هم همان استقراء است. اما در این مورد ببینیم که آیا می شود برای یکی از این دو ارتکاز مرجح واقعی پیدا کرد.

ارتکاز فقیه همدانی دارای ترجیح است  
 آنچه در این رابطه می توان تحقیقاً بیان کنیم این است که ارتکازی را که فقیه همدانی اعلام می کند، از ترجیح واضحی برخوردار است. اولاً اغلب ورود است، آن سید الحکیم که می گوید ارتکاز فرق بین وارد و مورد را قائل نیست، مثالی برای مورد بعضی از تغسیل های

عامیانه می زند و حدیث مرکن که اگر این حدیث جواب داده شود، دیگر مشکلی نداریم، که حدیث سندش صحیح است و دلالتش هم تقریباً صریح. بعد از که گفتیم که این ارتکازی که فقیه همدانی اعلام می کند، دارای ترجیح است، ترجیح اول اغلب، اغلب وجدانی است و ادعائی نیست. اغلب آب وارد می شود بر شیء متنجس.

#### ترجیح دلیل نیست

این تغلیب در حد یک مرجح قطعاً است، چون مرجح دلیل نیست، مرجح می خواهد یک طرف تقویت کند که در این حد قطعاً است. ممکن است درباره شهرت اشکال بشود که این دلیل نیست، ما می گوییم دلیل نیست، بلکه کمک است، یک ضعف را جبران می کند. شهرت یک دیوار کجی است آمد آن کجی و آن لکه ها را صاف می کند، نقش آن این است. لذا شهرت دلیل نیست اما نقش جزئی در کنار یک دلیل ایفاء می کند. ترجیح هم همین است، اغلیت یک مرجح می شود.

#### نکات

مرجح دوم ما که اصلی است، و آن این است که بی تردید ما به سیر طبیعی اعمال در واقع باید مراجعه کنیم، می بینیم طبیعی عمل تغسیل در واقع آب ریختن است که طبیعی را مشهور می گفت اصل و منظور از اصل و ظاهر که در شرح لمعه آمده که اصل یعنی مطابق با حرکت طبیعی. بنابراین به هیچ وجه ارتکاز بر خلاف اقتضای طبیعی عمل صورت نمی گیرد، بر عکس ارتکاز به طور مسلم مطابق با اقتضای طبیعی عمل خواهد بود. بعد از این الان تحقیق را ادامه بدهیم که مسئله اشتراط از متانت و استحکام برخوردار است علی التحقیق، برای اینکه قاعده پریشترانه انفعال ماء قلیل براساس یک ضرورت تخصیص خورده. و قاعده فقهی داریم «الضرورات تتقدر بقدرها»، بنابراین به قدر ضرورت که بسنده کنیم، در تخصیص و خروج از قاعده انفعال، قدر متیقن این است که آب وارد را بگوییم منفعل نمی شود. نکته بعدی در این عملیات تطهیر بدون تردید اگر آب مورد باشد، شک در تطهیر می کنید و قاعده در تطهیر هم مساوی با عدم تطهیر است. و نکته سوم هم اشتراط و رعایت ورود آب بر شیء متنجس در تغسیل مطابق با احتیاط لزومی است. بعد از این نکاتی که گفته شد، یک دلیلی که در قول مخالف وجود داشت این بود که اطلاقات تغسیل بود. اطلاقات تغسیل شامل تغسیل وارد و مورد می شود. این اطلاقات را به راحتی جواب می دهید، بعد از که توضیح دادیم که شکل طبیعی تغسیل این است، و اغلب هم که است، عموماً و بیانات درست منطبق بر شکل طبیعی است، از انصراف هم بالاتر تطبیق است، منطبق است با شکل طبیعی بر خلاف طبیعی دلیل جدایی می خواهد. بر طبق طبیعی باید حل بشود. بنابراین مثلاً شما می گوئید که «اکرم المشاه»، اگر گفته بشود که یک آقایی رو چرخ می رود یا یک آقایی با ماشین می رود، مشی یعنی طی مسافت، می گوییم صورت طبیعی آن این است که با پا برود، حمل به صورت طبیعی می شود، نیازی نیست این را بگوییم انصراف دارد، اصلاً انصراف نیست، به صورت طبیعی تطبیق می شود. لذا ما اگر گفتیم «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم» [3] اگر دلیل نداشتیم، ما بودیم و گفته شد که صورت تان را بشوئید و دست تان را از آرنج تا سر انگشت تان بشورید، نیاز به این نداشت که ما کیفیت را بپرسیم،

صورت طبیعی این است. از آرنج شسته می شود. اگر یک خارجی بیايد وضوی ابناء عامه را ببیند واقعا تعجب می کند که چی کار می کند. یک حالت غیر طبیعی چرا؟ چون من و الی یک طوری در ادبیات فهمیده و محققین آن فخر رازی گفته البته وضو گرفتن در شکل شیعه هم باطل نیست. بنابراین صورت طبیعی عمل همان صورت واقعی عمل و بیان ها منطبق بر صورت طبیعی و واقعی است این انطباق است، انصراف هم نیست.

### اما اطلاقات تغسیل

این اطلاقات باب هفت ابواب نجاسات حدیث شماره 5 و 7 و 8 که سندشان هم درست بود.

### کلام سید الاستاد

در نتیجه آنچه را که سیدنا الاستاد قدس الله نفسه الزکیه در این رابطه فرموده است، کاملا درست است و از متانت فوق العاده ای برخوردار است. فرموده اند: اشتراط ورود تفصیل دارد و آن این است که در غسله متعقبه به تطهیر لازم است [4]، براساس همین ادله ای که گفتیم قاعده انفعال ماء قلیل و ضرورت و «الضرورت تتقدر بقدرها» و شک در تطهیر، نتیجه این می شود که باید غسله متعقبه به تطهیر وارد باشد و الا شک در تطهیر می کنیم و خروج از قاعده انفعال هم مورد تردید واقع می شود. و اما غسله متوسطه که رافع و مزیل عین نجاست باشد، در فرش و لباس یا مثلا در استنجاء، در آن غسله ها ورود و غیر ورود شرط نیست، و اطلاقات آنجا حاکم است و اشتراط ورود دلیل ندارد. برای اینکه غسله های غیر مطهره اثرش ازاله عین نجاست است آن نجاست را و اقدار را ازاله کند به شکل وارد باشد یا به شکل مورود فرق نمی کند. فقط خود عین مثلا رنگ خون را بزداید، آب را روی آن می ریزد، رنگ که زوده شد، بعد غسله مطهره را روی آن شیء متنجس بریزد تا پاک بشود. این مطلب از مجموع قواعد استفاده می شود و درست و بلا اشکال است.

### نتیجه بحث فتوی ورود شرط است ولی علی الاحوط

بنابراین فتوای متن که آمده است ورود شرط است ولی علی الاحوط، چرا علی الاحوط؟ ظاهرا به احتمال بسیار قوی سرّ آن علی الاحوط حدیث مرکن است. حدیث مرکن این بود که «فی المرکن مرتین و فی ماء جارٍ مره واحده»، توجیهی که شده بود که ممکن است اول ثوب را وارد مرکن بکند بعد آب روی آن بریزد، این احتمال وجود دارد همانطور که سید الحکیم فرمود این توجیه خلاف ظاهر است و توجیه بعیدی است. ظاهرش این است که فی المرکن است و سند هم صحیح است، و ظاهر امر این است که فی المرکن که آب است داخل تشت پر آب، ثوب را می گذاریم داخلش، متنجس را واردش می کنیم. سید طباطبایی قدس الله نفسه الزکیه که الاحوط گفته است شاید نظر شریف شان به این حدیث باشد که سید الحکیم این حدیث را مستند قرار داده است.

### تحقیق

اما تحقیق این است که این حدیث هم هیچ گونه دلالتی ندارد بر اینکه متنجس اگر وارد باشد هم عملیات تطهیر صورت می گیرد. به جهت اینکه این حدیث براساس سیاقی که دارد

و براساس اینکه مرکن هیچ گونه موضوعیتی ندارد، بنابراین براساس آن واقعیت های موجود عصر صدور که مرکنی بوده و آب قلیل، که به تعبیر امام خمینی قدس الله نفسه الزکیه عناصر زمان و مکان، با این خصوصیات مرکن موضوعیت ندارد و ورود متنجس بر مرکن هم شرط نشده، بنابراین می بینیم یک سیاقی است که این را بیان می کند که تطهیر یا با آب قلیل است و یا با آب جاری. اگر با قلیل بود، مرتین. مصداق آب قلیل آب موجود در مرکن است به کیفیت مساسی ندارد. در کنارش می گوید و فی ماء جارٍ، پس بحث را کامل می کند که تطهیر به آب قلیل به اینگونه است و تطهیر به آب جاری مره واحده. این حدیث در مقام بیان حکم آب جاری و آب قلیل است، یعنی جهتش بیان حکم آب قلیل و آب جاری و اما به کیفیت اصلا کاری ندارد. نحوه و کیفیت مربوط می شود به نحوه طبیعی. منتها با آب قلیل مرتین و با آب کثیر که مصداق بارز آن ماء جاری است مره واحده. بنابراین جهت روایت مشخص است که بیان حکم تطهیر در آب قلیل و در آب کثیر است اما به کیفیت اصلا مساسی ندارد. مصداق بارز آب قلیل آب موجود در مرکن است، و مصداق بارز آب کثیر آب جاری است. بنابراین حدیث مرکن هم مانعی در این رابطه ایجاد نمی کند. لذا از متن کلمه احوط را می شود برداشت، من الشروط الورود و کلمه احوط دیگر لازم نیست.

---

[1] مصباح الفقیه، فقیه همدانی، کتاب طهارت، ج2، ص605.

[2] مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج 2، ص8.

[3] مائده/سوره5، آیه6.

[4] التنقیح فی شرح العروه الوثقی، سید ابوالقاسم خویی، ج4، ص17.